

## مولوی و ادبیات مولویه

مولوی<sup>۱</sup> تابناک‌ترین چهرهٔ زبان و ادب و فرهنگ ایرانی در عصر ایلخانان در دیار روم است. آفتاب درخشانی است که بعد از او هم قرن‌ها ستارگانی از او نور گرفته و خانقاهها و محافل دوستداران فرهنگ ایرانی را روشن نگاه داشته‌اند. دربارهٔ مولوی کتابها و مقاله‌های فراوانی نوشته شده که آنهمه مخصوصاً تحقیقات استادان زنده‌یاد علامه بدیع‌الزمان فروزانفر در ایران و استاد عبدالباقی گلپنارلی در ترکیه ما را از بحث مفصل بی‌نیاز می‌کند.

پیش از این در بیان وضع فرهنگی و اجتماعی روم هم مطالبی دربارهٔ او گفتیم. تنها یک نکته را باید در اینجا روشن کنیم که اقامت مولوی در قونیه پایتخت سلطان کیقباد اول سبب شده که تذکره‌نویسان و محققان متأخر میان مولوی یا پدرش با آن پادشاه ارتباط نزدیکی تصور نمایند. حتی افلاکی در مناقب العارفین خود که مثل هر مریدی به قصد بالابردن مقام پیرومراد خود افسانه‌های بی‌اساسی سرهم کرده است

۱ - مولوی را ترکها مولانا (به کسر میم) می‌نامند و در برخی ترجمه‌ها به فارسی نیز بدان صورت نقل شده است. ولی از آنجا که در طی قرن‌ها نام این شاعر عارف در کتابهای فارسی به صورت مولوی آمده، و در قرن اخیر مؤسسات متعددی در ایران از دبیرستانها و دبستانها و تالارها و خیابانها به این نام نامیده شده، بهترین است که ما او را به همان نام آشنای مولوی بنامیم. بمضیها هم به تقلید اروپاییها (که ظاهراً از هندیها گرفته‌اند) تعبیر رومی را دربارهٔ او به کار می‌برند که آن هم نامناسب است.

روایت می‌کند که روزی کیقباد بهاء‌ولد پدر مولوی را دعوت کرد و در حضور جمع شیوخ و ارکان دولت پیشنهاد سلطنت به او کرد و گفت:

«... ای پادشاه دین من بنده‌ام. بعدالیوم می‌خواهم که سوباشی تو باشم و حضرت مولانا سلطانی کنند. چه سلطنت ظاهر و باطن از قدیم العهد از آن شماست. همچنان حضرت بهاء‌ولد از حد بیرون عنایتها فرموده، چشمهای سلطان را قبله‌ها داد... فرمود که ای مَلِکِ مَلِکِ سیرت ملکدار، یقینت باد که ملک دنیا و آخرت را از آن خود کردی. سلطان به رغبت و ایقان تمام برخاست و مرید شد، و به موافقت پادشاه جمیع خواص و سپاه مرید شدند...»<sup>۱</sup>

واقعه‌ای به این اهمیت را، اگر اتفاق افتاد، چرا ابن بی‌بی و دیگر تاریخ‌نویسان نادیده گرفته‌اند؟

چنین روایاتی افسانه‌سرای است. زیرا همانطور که پیش از این گفتیم در دوره کیقباد اول [۶۱۶ - ۶۳۴] هنوز تصوف در دیار روم رواج و رونقی نیافته بود. وانگهی بهاء‌ولد پدر مولوی هم، عارفی از نوع مولوی که خانقاه و مریدان فراوان داشته باشد نبود (خود مولوی هم مدرسه داشت نه خانقاه) بهاء‌ولد از عالمان دین بود و به تدریس فقه و علوم دین می‌پرداخت و گاهی هم وعظ می‌کرد.

پدر مولوی که مقارن با هجوم مغول، از بیم و هراس بلخ را ترک کرده بود، از راه بغداد و مکه راهی روم شد و سالیانی در ارزنجان و ملطیه و لارنده گذرانید و سرانجام در فاصله سالهای ۶۱۸ - ۶۲۸ به قونیه رفت.<sup>۲</sup> اما در متون آن عصر حتی اشاره‌ای هم به ورود او به قونیه نشده است، در حالی که سفر شهاب‌الدین عمر سهروردی با آب و تاب نقل شده است.<sup>۳</sup> به این علت که سهروردی به سفارت از طرف خلیفه بغداد به نزد سلطان کیقباد رفته بوده است. این را هم گفته‌ایم که نجم‌رازی با اینکه مرصاد-العباد خود را به سلطان کیقباد تقدیم کرد به قدر انتظار خود حسن استقبال ندید. کیقباد

۱- مناقب العارفین افلاکی: ص ۳۰.

۲- فروزانفر، رساله زندگانی جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی: ص ۲۳ - ۲۴.

۳- ابن بی‌بی، الاوامر العلابیه: ص ۲۲۹ - ۲۳۵.

حامی شعر و ادب بود، اما ظاهراً با تصوف میانه‌ای نداشت. دربارهٔ ورود بهاء ولد به قونیه و رفتار سلطان با او که او را به قونیه فراخوانده، یا در ورود او به پیشوازش رفته و خود و ارکان دولتش مرید او شده‌اند، روایت‌های متناقض و متضادی در آثار مولویه هست و همین تناقضها دلیل ساختگی بودن آنهاست. صحیح‌تر همان است که سلطان ولد در ولدنامه گفته است که او بی‌خبر وارد قونیه شد. این هم که می‌گوید بعد از مدتی که مورد توجه مردم قرار گرفت سلطان به او ارادت یافت، باز هم جای تأمل است.

در هنگام وفات بهاء ولد در ۶۲۸، مولوی جوانی ۲۴ ساله بود. بعد از تحصیل در قونیه و حلب و شام به قونیه باز گشت و کار پدر و نیاکان خود را پیشه کرد: «مثل درس گفتن و تذکیر و وعظ گفتن و زهد و عمل ورزیدن». مولوی در آن سالها هنوز شعر نمی‌سرود. عرفانش هم آرام و بی‌سروصدا بود، از نوع آنچه در معارف بهاء ولد، مجموعهٔ سخنان پدرش، یا معارف برهان محقق ترمذی استادش می‌بینیم. آنچه همه نوشته‌اند و جای تردیدی باقی نمانده، این است که شاعری و شوریدگی او و آفرینش اینهمه اشعار شورانگیز و جذب‌آورندهٔ مریدان و سرسپردگان و پایه‌ریزی طریقتی که به نام او معروف شده، در سی سالهٔ آخر زندگی، و بعد از دیدار با شمس تبریزی در سال ۶۴۲ بوده، و بیت سعدی مصداق حال او نیز هست:

همه قبیلهٔ من عالمان دین بودند مرا معلم عشق تو شاعری آموخت  
دربارهٔ دیدار مولوی و شمس تبریزی روایتها و افسانه‌های رنگارنگی بیان شده است. اینهمه اختلاف در روایتها برای چیست؟

تصور می‌شود اینهمه از آنجاست که کسی باور نمی‌کرده است که چنان عالمی ناگهان احوالش بد انسان دیگرگون شود و شاعری و سماع و سرمستی و بیقراری و وجد و شور و حال پیش گیرد.

هرچه بود زمانه عوض شده بود. کاروانهای عارفان و صوفیان نوبنو از ایران رسیده بودند. بذری هم که صوفیان نسل پیش افشاندند بودند اینک به بار نشسته بود. حالا دیگر، دیار روم خاصه قونیه پذیرای تصوف بود.

پیش از این گفتیم که خبر ورود پدر مولوی به قونیه در هیچ يك از تاریخهای آن عصر ذکر نشده است. اما ذکر مولوی را مؤلف مسامرة الاخبار جزو اصحاب طریقت دوره کیخسروسوم [۶۶۶ - ۶۸۲] آورده است.<sup>۱</sup> صحیح همین است، دوره ارشاد و شاعری مولوی درست در سالهایی است که آسیای صغیر در قلمرو ایلخانان ایران در آمده بود و کیخسروسوم باشرکت برادران خود فقط نامی از سلطنت داشتند. جوش و خروش دریای طبع مولوی از وجود شمس مایه گرفته بود و بیشتر غزلهای خود را به نام او و به یاد او سروده است. بعد از ناپدید شدن شمس و نریمیدی از بازیافتن او، در ۶۴۷ نظر عنایت خود را متوجه صلاح الدین فریدون زرکوب قونیوی کرد و یاران را به پیروی از او مأمور ساخت. در مقطع ۷۱ غزل نام او را آورده است. صلاح الدین تا ۶۵۷ که در گذشت، جانشین مولوی بود. جنازة صلاح الدین را به رسم شادی و سرور، چرخ زنان و سماع کنان تشییع کردند و به خاک سپردند.<sup>۲</sup> پس از او، مولوی حسام الدین چلبی را جانشین خود قرارداد. خاندان حسام الدین از ارمیه مهاجرت کرده و در قونیه ساکن شده بودند و او در ۶۲۲ در قونیه به دنیا آمده بود. صحبت چلبی شور و حال تازه‌ای به مولوی داد، و مولوی شش دفتر مثنوی را به خواهش او سرود.

مثنوی مولوی و دیوان کبیر او معروف به کلیات شمس شاهکارهای جاودان شعر و ادب و فرهنگ و اندیشه ایرانی است. سه اثر مثنوی فیه مافیه، مجالس سبعة، و مکتوبات آن بزرگ هم از فوائد فراوانی سرشار است. درباره این آثار عزیز بحثهای فراوانی رفته و ناگفته‌های بسیاری هم هست که این مختصر گنجایش بیان آنها را ندارد. فقط ذکر این نکته در اینجا لازم است که ارزش و الایی که ما امروز برای مولوی قائل هستیم به اعتبار آثار اوست. اما پیروانش، جماعت مولویه برای او شخصیتی خارق العاده قائل بودند. و این شخصیت بعد از وفات او با خیالباقیها و افسانه پردازیهای مریدان شیفته دل ساده اندیشی مثل افلاکی مؤلف مناقب العارفین تکوین یافته است، به همانسان که در مقامات هر یک از دیگر پیران طریقت هم نظایر

۱ ... مسامرة الاخبار آقسرائی: ص ۹۱.

۲ - رساله فروزانفر: ص ۱۰۱.

## آن را می‌بینیم.

با این اشاره می‌خواهم بگویم روایات افلاکی دربارهٔ نفوذ مولوی و خاندانش، و سرسپردگی پادشاهان و رجال دولت سلجوقی به آنان که مورد قبول محققان قرار گرفته، باید مورد تأمل و تردید قرار گیرد. گفتیم و تکرار می‌کنم که دورهٔ شاعری و ارشاد مولوی منحصر به سالهای او آخر عمر او بوده، شهرت و نفوذ عظیم او هم بعد از وفات او حاصل شده، و در نوشته‌های معاصرانش منعکس نیست. چنانکه سیف فرغانی که خود صوفی و مقیم روم بوده، و از راه دور قصایدی در مدح سعدی می‌سروده و برای او به شیراز می‌فرستاده از مولوی نامی نمی‌برد، در آثار نظم و نثر آن عصر هم نامی از او نیست. تنها آقسرایبی در مسامرهٔ الاخبار ضمن سایر پیران طریقت ذکر می‌کند.

پس آن آفتاب فضیلت و معنی، بعد از غروب حیات مادی خود آغاز نورافشانی کرده، و انوار زبان و اندیشه و فرهنگ ایرانی را بر دیوار روم و بتدریج بر سراسر عالم تابانیده است.

تأثیر عظیم اندیشه و آثار مولوی در ادامهٔ رواج زبان و شعر فارسی و فرهنگ ایرانی در آسیای صغیر و سایر متصرفات عثمانی، به درجه‌ای از اهمیت است که کتابها باید دربارهٔ آن نوشته شود و از جنبه‌های مختلف مورد بررسی قرار گیرد.

پیش از آن، حامی زبان فارسی دربار سلجوقیان روم در قونیه، و شاهزادگان آن خاندان و وزیران و رجال و دیوانیان ایرانی آنها در دیگر شهرهای روم بودند. با فرو ریختن پایه‌های سلطنت آن خاندان، طبیعی بود که زبان فارسی ارزش و اعتبار خود را از دست بدهد. اما شعر مولوی و طریقت مولوی و خانقاههای مولویه، به هر صورت موجب بقای زبان فارسی در آن دیار و گسترش آن در نواحی خارج از روم شد. چون مثنوی و غزلهای مولوی به فارسی سروده شده، زبان فارسی برای درویشان طریقت مولوی به صورت زبان مقدس درآمد.

اگر استقرار سلجوقیان را در آسیای صغیر مقدمه رواج و گسترش زبان و ادبیات فارسی در آن سامان بدانیم، تأسیس طریقت مولویه مکمل آن بوده است. زبان فارسی در قرن ششم و هفتم اختصاص به شاعران و وزیران و مستوفیان و منشیان

و کار گزاران حکومت داشت. این بار از طریق خانقاههای مولویه به میان طبقات مردم راه گشود. به همان سان که در درگاه پادشاهان شاهنامه خوانهایی بودند، که با شاهنامه. خوانی جلال و شکوه دربار را تکمیل می کردند، در خانقاهها و مجامع و محافل درویشان هم سنت این بود که کسانی به نام مثنوی خوان با خواندن اشعار مولوی صاحب دلان را ذوق و حال می بخشیدند و وقت آنان را خوش می کردند. رسم مثنوی خوانی تا سال ۱۳۰۴ شمسی که «مولوی خانه»<sup>۵</sup> بسته شد ادامه داشت. مولویخانهها مراکز فرهنگ ایرانی بود، مثلاً همه ساله در آنها نوروز را جشن می گرفتند.<sup>۶</sup>

امروز هم وقتی که ایرانی در آرامگاه مولوی در قونیه آنهمه شعر و عبارت فارسی را بر در و دیوار می بیند، خوبشترن را در محیط آشنا و در دیار باران می یابد. در طریقت مولویه و آداب و رسوم و سنن خاص آن، بیشتر تعبیرات و اصطلاحات فارسی است. در اینجا چند نمونه از آن اصطلاحات را می آوریم:

آستان	درگاه مولوی و آرامگاه او
آتشباز	آشپز، مطبخی
آیین	اشعاری که در مراسم سماع می خواندند
آیین خوان	خوانندگان آیین
برگ سبز = نیاز	نذری که مولویان به درگاه مولانا می آورند
جان	خطاب درویشان به یکدیگر
چله	عبادت خاص چهل روزه
دم	وقت
درگاه	اقامتگاه شیخ
دستار	تمامه
دسته گل	نوعی پیراهن
دستور	اجازه (مخفف دستوری)
خاموشان	مردگان، گورستان

۱ - طبق فرمان ۴ سپتامبر ۱۹۲۵ آتاترک.

۲ - خان ملک ساسانی. یادبودهای سفر استانبول: ص ۱۷۵.

گورستان	خاموشخانه
شب وفات مولوی که در همه درگاهها سماع برقرار می شد	شب عرس
رقص دسته جمعی که با آهنگ خاص در شبهای جمعه اجرا می شد و اینک همدساله در ۲۲ آذرماه به یادبود سال وفات او اجرا می شود	سماع
لباس بی آستین و بی یقه مخصوص سماع	تنوره
کمر بند خاص سماع	تیغ بند
اجرا کنندگان موسیقی مولویه	مطربان
محل اجرای آن موسیقی	مطربخانه
کسی که ساز سنتی «مولویه نی» را می نوازد	نی زن
مقام معنوی	پوست
شیخ صاحب مقام	پوست نشین
کسی که شغل خواندن مثنوی دارد	مثنوی خوان
هفت آید که در مراسم نوروز می خوانند	هفت سلام
تعبیری بود به جای سلام	عشق و نیاز
واردین غیر درویشان مولویه	مهمان
درویشان نوسفر	نویاز

زندگی و عبادت مولویه سراسر شعر بود، شعر فارسی، در غم و شادی، درسوگ و عروسی، درسفر و مهمانی، هم آواز ابیاتی از مولوی می خواندند که آن را گلبنگک می نامیدند.

مثلا به هنگام سفر عزیزان و وداع یاران این گلبنگک را سر می دادند:

بده مرا تو خدا یا در این خجسته سفر

هزار نصرت و شادی هزار فتح و ظفر

بر سر خاک عزیزان بدین گلبنگک اشک می ریختند:

ای ز هجران فراقت آسمان بگریسته  
 دل میان خون نشسته عقل و جان بگریسته  
 در شبهای عروسی بدین گلبانگ بزم خود را پراز شور و شادمانی می کردند:  
 بادا مبارک برجهان سور و عروسیهای ما  
 سور و عروسی را خدا ببرید بر بالای ما

یا این گلبانگ را می زدند:  
 بیشتر آ بیشتر آ جان من بیک در حضرت سلطان من  
 بر سفره مهمانی بدین گلبانگ دست به طعام می بردند:  
 ما صوفیان راهیم ما طلبه خوار شاهیم  
 پاینده دار یارب این کاسه را و خوان را

رسم چنین بود که ابتدا شیخ گلبانگ را می خواند، و بعد مریدان دسته جمعی آن را تکرار می کردند. در پایان در میان سکوت حاضران شیخ این عبارت را عیناً به فارسی ادا می کرد: «دم حضرت مولانا، سرشمس تبریزی، کرم امام علی، هو...» و حاضران هم آواز او می کشیدند.

سخن از مولوی و مراسم سراسر شور و حال مولویه پایان ندارد، ناچار به اختصار درباره آثار سایر بزرگان این طریقت: پدر مولوی، و معلم و مرشد او و پسر و پیروانش سخنی می گوئیم.

پیش از شروع به ذکر ادبیات مولویه این استنباط کلی را درباره زبان و شیوه بیان این آثار باید بگوئیم که نوشته‌های بهاء ولد پدر مولوی و برهان محقق ترمذی که بیشتر عمر را در خراسان زیسته بودند رنگ و بوی فارسی خراسان را دارد، در مقالات شمس تعبیرات فارسی غرب ایران (آذربایجان) به چشم می خورد، در نظم و نثر خود مولوی و یارانش اندک اندک تعبیرات خاص محیط روم پدیدار می شود. اینک آثار مولویه:

۱ - معارف بهاء وئد، مجموعه مواعظ و سخنان بهاء الدین محمد بلخی (در گذشته ۶۲۸)، پدر مولوی است که به وسیله مریدان کتابت شده، یابعداً از قول او نقل شده است. «معرفت» گفتن، تعبیری بود درباره سخنان عرفانی پیران طریقت، و



وقتی که این سخنان به وسیله مریدان جمع آوری می شد و به صورت کتاب درمی آمد، آن را «معارف» می نامیدند.

اگر چه بیشتر سخنان بهاء ولد پیش از ورود او به دیار روم، در خراسان یا در شهرهای میان راه بیان شده است به دودلیل ذکر آن در اینجا مناسب است: یکی اینکه تدوین آن در قونیه صورت گرفته، دیگر اینکه در اندیشه و شعر مولوی و پیروان او تأثیر داشته است. این کتاب که نثر ساده و روانی دارد به تصحیح استاد فروزانفر به چاپ رسیده است.<sup>۱</sup>

۲ - معارف برهان الدین محقق ترمذی، مجموعه مواعظ و سخنان او (در گذشته ۶۳۸) که از مریدان بهاء ولد، و معلم و مرشد مولوی بوده است. این کتاب نیز با تصحیحات و حواشی استاد فروزانفر به چاپ رسیده<sup>۲</sup> اما آنچه منتشر شده خلاصه کتاب است و نسخ مفصل تری از آن در ترکیه موجود است که باید بر اساس آن نسخ مقابله و چاپ شود.

۳ - مقالات شمس تبریزی، مجموعه سخنان شمس الدین محمد بن علی بن ملک داد تبریزی است که در ۶۴۲ دیدار مولوی با او موجب دگرگشت احوال مولوی شد. این سخنان به وسیله سلطان ولد پسر و جانشین مولوی یا مریدان دیگر تنظیم شده است.<sup>۳</sup>

۴ - آثار سلطان ولد. بهاء الدین احمد پسر مولوی، معروف به سلطان ولد (متولد ۶۲۳ - در گذشته ۷۱۲) بعد از مرگ حسام الدین چلبی در ۶۸۳، قطب طریقت مولویه شد و در واقع این طریقت را او تأسیس کرد و شکل بخشید. سلطان ولد که در مکتب پدر تربیت یافته بود و شیفته شخصیت و رسم و راه او بود به تقلید پدر اشعاری فراوان (یک دیوان و سه مثنوی) سروده است. اشعار او بیش از لطف شعری از نظر تحقیق در احوال و افکار مولویه و نیز لغات و تعبیرات آن آثار اهمیت دارد.

۱ - معارف [جلد اول] به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. از انتشارات اداره کل انطباعات

وزارت فرهنگ، ۱۳۳۳. [جلد دوم] ۱۳۳۸

۲ - از انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ [۱۳۴۰] تاریخ مقدمه آبان ۱۳۳۹.

۳ - چاپ احمد خوشنویس (عماد) تهران ۱۳۴۹، جزو اول آن به تصحیح دکتر محمدعلی - موحد، از انتشارات علمی دانشگاه صنعتی، تهران، ۱۳۵۶.

آثار او از این قرار است:

الف - دیوان سلطان ولد، مرکب از انواع شعر بیش از دوازده هزار بیت است.<sup>۱</sup>

ب - ابتدای نامه، مشهور به ولدنامه<sup>۲</sup> در وزن حدیقه سنایی. این مثنوی در سال ۶۹۰ در ظرف سه ماه سروده شده، و اطلاعات فراوانی درباره زندگی مولوی و بارانش دارد.

ج - رباب نامه، در وزن مثنوی مولوی شامل هشت هزار بیت که در ظرف سه چهارماه در سال ۷۰۰ سروده شده است.<sup>۳</sup>

د - انتیای نامه، در وزن مثنوی مولوی شامل حدود هشت هزار بیت.

ه - معارف سلطان ولد، به نثری ساده و روان به تقلید معارف بهاء ولد و معارف برهان محقق و مقالات شمس نوشته شده است.

۵ - دیوان عارف چلبی. عارف چلبی (متولد ۶۷۰ - در گذشته ۷۱۹) نوه مولوی، پسر سلطان ولد و جانشین او بود.

عارف چلبی اهل سماع و عشرت و شادخواری و خوشباشی و عشق ورزی بود. بی پروایها و راه و روش رندانه و ملامتی وار او سبب شده بود که ظاهر پرستان تهمت اباحه به او می زدند. او برای ارشاد خدا بنده (اولجایتو) به مذهب اهل سنت و ترک تشیع به ایران سفر کرد، اما پیش از آنکه به سلطانیه برسد خدا بنده در سال ۷۱۶ در گذشته بود.

دیوان فارسی او بیش از دو هزار بیت است.<sup>۴</sup> مجموعه رباعیات او چاپ شده است.<sup>۵</sup>

چون شعر این نوه پرشور و حال مولوی در ایران ناشناخته مانده، در اینجا

۱ - چاپ فریدون نافذ اوزلوق، ۱۹۴۱. آنکارا.

۲ - چاپ جلال جمایی، ۱۳۱۵. تهران.

۳ - چاپ دکتر عنی سلطانلی گرد فرامرزی، ۱۳۵۹. مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک - کیل. تهران.

۴ - گلپنارلی، فیرست کتابخانه قونیه، ج ۳ ص ۲۱.

۵ - رباعیات اولوعارف چلبی، چاپ فریدون نافذ اوزلوق، ۱۹۴۹. استانبول.

چند نمونه از رباعیهای او را که نشان دهنده شعر و اندیشه اوست می آوریم:

دردیده روح ما نگاری دگر است      و اندر سرما همت کاری دگر است  
تا کی به خزان عشق قمانع باشیم      مارا جز ازین خزان بهاری دگر است

هر کز تره که دست صبر چالاکش کرد      از ماتم او پنجه غم چاکش کرد  
دیروز وی آب روی آتش می برد      امروز کنون باد اجل خاکش کرد

ما اهل نیازیم و نه ایم اهل نماز      بگذار نماز را و پیش آر نیاز  
گر دیده باطن تو بیناست بین      اندر دل و جان ما دوصد قدس و حجاز

غافل منشین که این زمان است عزیز      هر دم که بر آید از تو جان است عزیز  
عمری که بیامده است خواهد رفتن      ضایع مکنش که میهمانی است عزیز

جز می نبرد درد دلم را، ز دلم      اندیشه و ذکر بیش و کم را، ز دلم  
ای ساقی عشق، باده ای مان در ده      باشد که برد درد دلم را، ز دلم

بر در گه او تنگ مجالی است جهان      انموذج حالی و محالی است جهان  
بیداری کس در این جهان ممکن نیست      در یاب که خوابی و خیالی است جهان

از علم کجا بود و را اعلامی      کز ما و منی گذر نکرد او گاهی  
آن مرغ رسد به طعمه دانه علم      کان در ره دل دریده باشد دامی

۶ - رساله فریدون سپهسالار . مجدالدین فریدون بن احمد سپهسالار (در گذشته ۷۱۲) به مدت چهل سال از مریدان مولوی بوده و به علت اشتغال در سپاه سلجوقیان لقب سپهسالار یافته است. بعد از مرگ او، فرزندش تکمیلدای شاعلی زندگی سلطان ولد و جانشینانش بر آن رساله افزوده است.

رساله سپهسالار<sup>۱</sup> نثری ساده و روان دارد و از منابع افلاکی در تألیف مناقب -

العارفین بوده است.

۷ - مناقب العارفین افلاکی . شمس الدین احمد افلاکی (در گذشته ۷۶۱) از مثنوی خوانان خانقاه مولویه در قونیه بود و سالها مشغول گرد آوری مواد کتاب خود بوده و آن را درده فصل بترتیب در مناقب: بهاء ولد پدر مولوی، برهان محقق - ترمذی، مولوی، شمس تبریزی، صلاح الدین زرکوب، حسام الدین چلبی، سلطان - ولد، جلال الدین چلبی امیر عارف، شمس الدین چلبی امیر عابد، و نامهای فرزندان آنها تنظیم کرده است.<sup>۲</sup>

مناقب العارفین آینه‌ای از احوال ملک روم و زندگی مولوی و یاران اوست. نثری ساده و روان دارد و از تعبیرات خاص دیار روم و اصطلاحات دیوانی عصر سلجوقیان سرشار است. پاره‌ای از مطالب آن و کشف و کراماتی که به مولوی و دیگران نسبت داده، به طوری که پیش از این گفتیم، افسانه آمیز می نماید و استفاده از آن با رعایت جانب احتیاط و مراجعه به دیگر منابع آن عصر میسر است. این کتاب را عبدالوهاب بن جلال الدین محمد همدانی (در گذشته ۹۵۴) در سال ۹۴۵ به نام «ثواقب المناقب» تلخیص کرده است.

زبان فارسی، در سده‌های بعد هم که با گسترش فرمانروایی خاندان عثمانی در سراسر آسیای صغیر، زبان ترکی رسمیت یافت، باز هم به عنوان زبان مولوی، و زبان مثنوی و غزلهای او، نزد پیروان و دوستان او گرامی ماند. زبان فارسی را با ذوق و شوق می آموختند و کسانی از آنان به فارسی شعر می سرودند، و در خانقاههای مولویه خواندن مثنوی و غزلهای مولوی جزو سنن طریقت بود. بر در و دیوار آرامگاه مولوی، جای جای اشعار فارسی او با خطهای زیبا نقش بسته است. در مزار محمد چلبی دیوانه (در گذشته ۹۳۶) از پیران مولویه هم

۱ - رساله فریدون بن احمد سپهسالار، چاپ سعید نفیسی ۱۳۲۵، تهران.

۲ - مناقب العارفین، به کوشش تحسین یازیجی، انتشارات انجمن تاریخ ترک، دو جلد، آنکارا ۱۹۵۹ و ۱۹۶۱.

در قراحصار این بیت بسیار لطیف نوشته شده است:  
 باورمکن که بر سرم آید اگر مسیح دردی که یادگار تو دارم دوا کند  
 محمد چلبی در طریق رندی و آزادگی و وارستگی و آزاداندیشی دنباله رو  
 عارف چلبی بود و اشعار فارسی هم از او مانده است.  
 بتدریج با قوت گرفتن زبان ترکی و ضعیف شدن زبان فارسی، برخورداری  
 از مثنوی مولوی برای پیروان او دشوارتر می شد و ناچار در مرحله اول به شرحها و  
 در مرحله بعدی به ترجمهها احساس نیاز گردید. در این باره به موقوع صحبت خواهیم  
 کرد.

طریقت مولویه در عین حال که مورد علاقه افرادی از طبقات مختلف مردم  
 بود، پادشاهان عثمانی هم از آن حمایت می کردند. موقوفاتی برای خانقاهها اختصاص  
 می یافت و مقرری سالیانه به پیران خانقاهها پرداخت می شد. و این برعکس سیاستی  
 بود که در مورد طریقتهای دیگر اعمال می شد. مثلاً در دوره محمد فاتح حروفیه را  
 ریشه کن کردند، در عصر بایزید دوم قلندریه، و در دوره های سلیم و سلیمان شیعیان  
 تحت آزار و تعقیب بودند. در چنین مواردی که اقداماتی در سر کوبی یک گروه مذهبی  
 به عمل می آمد، ابراز حمایت و محبت به مولویه افزایش می یافت. مثلاً در دوره سلیم  
 سوم (۱۲۰۳ - ۱۲۲۲) که بنی چریهای بکناشی با نظام جدید مخالفت ورزیدند و  
 دولت تصمیم به سر کوبی بکناشیان گرفت، سیاست حمایت از مولویه و تقویت و  
 ترویج آنها نمایان تر گردید.

از ۱۳۰۴ شمسی طریقتها ممنوع گردید ز خانقاهها بسته شد، خانقاههای  
 مولویه هم مشمول این حکم بود. اما اینک آیینهای سالیانه مولویه، به عنوان جلوه -  
 هایی از فرهنگ عامه، جزو برنامه های وزارت جهانگردی ترکیه، همه ساله مقارن  
 با آخرین هفته پاییز به طور رسمی در قونیه برگزار می شود. و نیز دستگاههای دولتی  
 به دلایل مختلف بزرگداشت مولوی و گرامی داشت آرامگاه او را جزو سیاست  
 رسمی خود قرار داده اند.

## ۷

## دیگر شاعران عصر ایلخانان در روم

گفته‌ایم که از اواسط قرن هفتم، آسیای صغیر به‌دولت ایلخانان ایران پیوست که مرکز آن ابتدا مراغه و تبریز و از سال ۷۰۴ سلطانیه بود. با این پیوستگی سیاسی و اداری انتظار این بود که زبان و فرهنگ ایرانی در دیار روم رونق بیشتری یابد، اما چنین نشد. زیرا چون در خود ایران ادب و فرهنگ رنگ باخته بود، در آن سرزمین هم امکان شکفتگی ادبی نبود.

در آغاز کار، باز هنوز در دربارهای بی‌رونق آخرین پادشاهان سلجوقی از علم و ادب حمایتی می‌شد و شاعران مدیحه‌سرایان را در میان وابستگان به‌دستگاه آنان می‌بینیم. اما بتدریج با تحلیل رفتن این دربارها و رواج تصوف در جامعه، سروده‌های صوفیانه جای اشعار مدحی را می‌گیرد که عالی‌ترین نمونه‌های آن آثار مولوی و بازماندگان اوست که دیدیم، و در درجه بعد اشعار اوحدالدین کرمانی و فخرالدین عراقی و سیف فرغانی است که خواهیم دید.

در اینجا، شاعرانی را که نمونه آثارشان به دست ما رسیده می‌آوریم.

## نظام‌الدین خورشید

اوازر جال دولت سلجوقیان، و در دوره کیکاوس دوم پروانه روم بود. آقسرای

ضمن برشمردن رجال آن عصر می‌نویسد: « وجیه القوم و واسطة العقد نظام الدین خورشید، پروانه بود. و او صاحب قلم کافی بود و عبارت و بلاغت خوب داشت و صاحب رای بود »<sup>۱</sup>.

نظام الدین خورشید بعد از جلوس رکن الدین در ۶۵۵ نیز سمت پروانگی را حفظ کرد. و در همان سال به این اتهام که یکی از امرای مغول را با گللابی پوست کنده مسموم کرده است، به دست مغولها کشته شد. « و پیش از وفات این دوبیت از طبع لطایف زای بر صحیفه ایام نگاشت »<sup>۲</sup>:

تا طالع شوریده مرا غمگین کرد      از دیده من اشک روان خونین کرد  
بهرام چوپوست به کیوان، در حال      بگرفت و گریبان مرا چوبین کرد

#### ناصری سیواسی

از اهل سیواس بوده و در سال ۶۷۹ (یا ۶۸۹) مثنوی فتوت نامه را در ۸۸۲ بیت در بحر رمل (وزن مثنوی مولوی) به پایان برده است. فتوت نامه ناصری را گلپنارلی به صورت عکسی در ۱۹۴۹ در استانبول چاپ کرده و مرحوم نفیسی آن را در فرهنگ ایران زمین نقل کرده، و پیش از آنها تشنر آلمانی آن را با مقابله هر دو دستنویس موجود کتاب در ۱۹۴۴ در آلمان به چاپ رسانده است.<sup>۳</sup>

ناصری کتاب دیگری به نام اشراقات به نظم و نثر دارد که آن را در ۶۹۹ به پایان رسانیده، و خلاصه آن را هم تشنر منتشر کرده است.<sup>۴</sup>

۱- مسامرة الاخبار آفرایی: ص ۴۱.

۲- ابن بی بی: ص ۶۲۶، مختصر ابن بی بی: ص ۲۸۹.

۳- گلپنارلی، تشکیلات فتوت، مجموعه دانشکده اقتصاد دانشگاه استانبول. عکس فتوت نامه در صفحات ۱۸۱-۲۰۳ چاپ شده است. و نیز رجوع شود به مقاله نفیسی و متن فتوت نامه، فرهنگ ایران زمین سال ۱۰ ص ۱۸۱-۲۲۵ و توضیحات و تصحیحات احمد گلچین معانی، همان مجله سال ۱۱ ص ۹۳-۱۰۱.

۴- مقاله پیش گفته احمد آتش ص ۱۱۸-۱۱۹ و توضیحات گلچین معانی در فرهنگ ایران- زمین.

## اوحدالدین کرمانی

صوفی و شاعر رباعی سرای معروف (زاده ۵۶۱- در گذشته ۶۳۵) از کرمان به بغداد رفته و بعد از تحصیل و تکمیل نفس در بغداد، از آنجا به دیار روم رفته و حدود سی سال از ساکنان آن دیار بوده، و در این مدت در قونیه، قیصریه، سیواس، ملطیه زیسته، و سفرهایی هم به سرزمینهای خارج از روم نموده است. نخستین بار در ۶۰۲ خیر او را در قونیه می‌یابیم که با ابن عربی عارف معروف در منزل او صحبت داشته و حکایتی را درباره یوسف همدانی نقل کرده، و سرانجام در ۶۳۱ دیار روم را به قصد بغداد ترک گفته است.

اوحدالدین خطاب به کیخسرو اول سلجوقی که برای بار دوم از ۶۰۱ تا ۶۰۷ سلطنت می‌کرد، این رباعی را سروده است. و این مؤید بی‌علاقگی پادشاهان سلجوقی به صوفیان است:

قیصر که زمین به پای حشمت فرسود      قصرش به بلندی ز فلک برتر بود  
ای کیخسرو که جاش داری بنگر      کو قصر، کجاقیصر، گویی که نبود!

در رباعی زیر هم از اقامت در خطه روم نالیده است:

در دست زمانه سخت مظلومم من      ورنه چه سزای خطه رومم من  
با صد هنرم هزار غم باید خورد      یارب که چه محروم و چه محروم من

این هم نشانه همان واقعیت است که در آن سالها هنوز تصوف در روم رواجی نداشته تا قدر اوحدالدین را آنچنانکه او خود انتظار داشته بدانند.

## فخرالدین عراقی

شاعر صوفی معروف (در گذشته ۶۸۸)، در ۶۱۰ در ده کمجان میان همدان و فراهان به دنیا آمد. بعد از تحصیل در ایران در سن کمال به هند رفت و به خدمت بهاءالدین زکریای مولتانی از پیران سلسله سهروردیه هند پیوست. مدتی در مولتان

۱- به نقل جامی در نفعات از مصنفات ابن عربی. مقدمه رتبه الحیات یوسف همدانی ص



به سر برد. آنگاه از راه دریا به دیار روم رفت. در قونیه به خدمت صدرالدین قونوی (متوفی ۶۷۳) رسید که شاگرد و شارح آثار ابن عربی بود. وصول عراقی به روم مقارن با رواج تصوف در آن دیار بود. معین الدین پروانه، فرمانروای حقیقی روم علاقه و اعتقاد به عراقی یافت، و خانقاهی در شهر توقات برای او ساخت.

در سال ۶۷۵ که پروانه به دستور اباقا کشته شد و عده زیادی از بزرگان آن دیار نیز به دست مغولها به قتل رسیدند و روم دچار آشفتگی و ناامنی و ویرانی گردید و دیگر برای عراقی جای ماندن نبود، به مصر رفت و بقیه عمر را در آن سرزمین در شام گذراند.

نسبت عراقی را حمدالله مستوفی «جوالقی» نوشته است، و بعضی محققان در معنی این نسبت دچار تردید شده اند. اما چنانکه پیش از این گفتیم جوالقی یا جوالقی به معنی پلاس پوش است. جوالقیان یا پلاس پوشان و به تعبیر معمول در فارسی قلندران در نیمه دوم قرن هفتم در دیار روم فراوان بوده اند و احوال و اطوار آنها (البته به لحنی دشمنانه) در کتابی به نام فسطاط العداله که شرح آن خواهد آمد ذکر شده است. از اشعار عراقی برمی آید که او به همین گروه قلندران تمایل داشته، و حکایاتی که مقدمه نویس دیوانش آورده این معنی را تأیید می کند.

دیوان عراقی پنج هزار بیت دارد و يك مثنوی عرفانی در ۱۰۶۳ بیت (در وزن حدیقه سنایی) و يك رساله لطیف به نام «لمعات» به تقلید سوانح احمد غزالی از او باقی است.<sup>۲</sup>

### یوسفی ارزنجانی

مثنوی کوچکی از او به نام خاموش نامه در دست است. خاموش نامه شامل ده حکایت در ۳۸۸ بیت در وزن خسرو و شیرین نظامی است و شاعر به گفته خود آن را

۱- تاریخ گزیده چاپ ۱۳۳۹ - دکتر عبدالحسین نوایی، ص ۸۳۸.

۲- رک: مقدمه سعید نفیسی بر دیوان عراقی ۱۳۳۵، تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا ج ۳

در ۶۹۹ (ظرف سه روز) سروده است.<sup>۱</sup>

### سیف فرغانی

سیف‌الدین محمد فرغانی از مردم فرغانه بود. ناحیه خرم و سرسبز فرغانه در مرز چین، از کهن‌ترین خاستگاه‌های فرهنگ ایرانی و دورترین قلمرو این فرهنگ در شمال شرق بود. مرکز آن‌هم که در ساحل شمالی رود سیحون جای داشت فرغانه یا اخسیکت نامیده می‌شد.

سیف فرغانی بعد از هجوم و ویرانگریهای مغول، آن دیار را ترک کرده و مدتی در تبریز زبسته و آنگاه راهی روم شده و در آق‌سرای سکونت گزیده است. آق‌سرای در مرکز آسیای صغیر میان قیصریه و قونیه در دوره سلجوقیان روم از مراکز مهم فرهنگ ایرانی بود.

دیوان سیف که به دست خود شاعر تدوین شده نزدیک به دوازده هزار بیت دارد.<sup>۲</sup> بیش از دوسوم آن غزل است که به اقتضای سعدی و همام سروده شده و کمتر از ثلث آن قصیده است.

در قصاید شاعر، از ستایشهای دوستانه و ارادت‌مندانۀ او از سعدی که بگذریم هیچ‌گونه مدحی از هیچ پادشاهی و امیری نیست و هرچه هست انتقاد از اوضاع زمانه و نکوهش بزرگان و ارباب قدرت زمانه است. و این نکته دوره شاعری سیف را روشن می‌کند.

چنین می‌نماید که شهرت و رواج بازار شعر و ادب در روم او را به آن سرزمین کشانیده، ولی وقتی به آن دیار رسیده که ایام جلال و شکوه دولت سلجوقی و شعرپروری آنان سپری شده بود. مغولها با قتل رجال ادب پروری مثل پروانه و غارت خزائن سلجوقیان به عنوان خراج پس افتاده، و گماشتن مأموران مردم‌آزار، فقر و ظلم را بر دیار روم و ساکنان آن مسلط کرده بودند.

قصیده‌ای که به اقتضای قصیده خاقانی در شرح چیرگی غزها بر نیشابور به این

۱- مقاله آتش ص ۱۲۰.

۲- دیوان سیف فرغانی، با تصحیح و مقدمه دکتر ذبیح‌الله صفا، چاپ دوم ۱۳۶۴ تهران.

مطلع سروده « ای جان تو مسافر مهسانسرای خاک... » تکرار حادثه نیشابور را در بلاد روم بیان می‌کند:

در دور مساز آتش بیداد ظالمان چون دود وسیل تیره شد آب و هوای خاک<sup>۱</sup>  
این قصیده، حادثه قتل پروانه و ۳۶ تن رجال هوادار او را در سال ۶۷۶ به یاد می‌آورد که سوگ و اندوه عمومی در آن ماجرا را به نقل از روضه‌الکتاب و تاریخهای ابن بی‌بی و آقسرائی بیان کرده‌ایم.

قصیده عارفانه‌ای هم دارد با این مطلع:

چو بگذشت از غم دنیا به غفلت روزگار تو

در آن غفلت به بیکاری به شب شد روزگار تو<sup>۲</sup>  
در اینجا از نکوهش سلطان بی‌اراده‌ای که پیرو پیشکار خویش است آغاز می‌کند و به دستور و مستوفی و قاضی می‌رسد و قصیده را با سرزنش «درویش رعناوش» به پایان می‌رساند که دلش با سماع خوش است و رهروان، رقص او را بازی می‌شمارند. مراد از سلطان قطعاً سلطان وقت سلجوقی است که از سلطنت تنها نامی داشت و کارها به دست پیشکاری بود که از جانب مغولها تعیین شده بود. مراد از درویشان هم شاید پیروان مولوی باشند.

قطعه‌ای هم خطاب به خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان دارد که احتمالاً در سفر خواجه به روم در سال ۶۷۶ سروده باشد<sup>۳</sup>. آشنایی شاعر با همام تبریزی هم که غزلهایی از او را استقبال کرده شاید در همین سفر باشد که همام همراه صاحب دیوان بوده است. آخرین تاریخهایی که از اشعار سیف برمی‌آید دو قصیده خطاب به غازان [۶۹۴-۷۰۳] است که در آنها آشفته‌گی کار روم و رفتار ظالمان و عوانان و ناکسان و نایبان ایلخان را بیان می‌کند<sup>۴</sup>.

زبان شعر سیف فرغانی، فارسی فرغانه با اندک رنگی از فارسی روم است. سخن او از نظر لفظ و معنی در حد عالی نیست و بیش از آنکه حاصل لطف طبع شاعر باشد،

۱- همانجا: ص ۱۳۷.

۲- همانجا: ص ۶.

۳- همانجا: ص ۲۴۵.

۴- همانجا: ص ۱۷۹-۱۸۴ و ۱۸۴-۱۸۴.

ساخته تأمل و تدبّر و کوشش فکری اوست. با اینهمه دلسوختگی شاعر از تباهیها و نارواییها و بیان وضع و حال روم در عصر او، ارزش و اعتبار خاصی به سخن او داده است. برای نمونه، این قصیده‌ها آئینه احوال آن دیار در آن روزگار است:

اندر این دوران مجو راحت که کس آسوده نیست

طبع شادی جوی، از غم يك نفس آسوده نیست<sup>۱</sup>

هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد هم رونق زمان شما نیز بگذرد<sup>۲</sup>

در بیت زیر مجموع آنچه را که مورخان درباره آن عصر نوشته‌اند، بیان

می‌کند: انتم و اهل دیار ما در این روزگار

شب مخسب ای غافل و نیکو نگه‌دار از عس

رخت خوبیش، اکنون که این دزدان ایالت می‌کنند<sup>۳</sup>

در این روزگار که در این دیار ما

سعدالدین مسعود

از رجال و دانشمندان نیمه دوم قرن هفتم و از دبیران و پزشکان آن عصر بود.

دستنویس مجموعه منشآت او موجود است<sup>۴</sup>. و در آن ضمن نامه‌ای که شرح سفر خود

را به شهر سینوب نوشته این اشعار را آورده است<sup>۵</sup>:

چه توان گفت خطه سینوب هست جایی لطیف و خرم و خوب

شهر کی در میان دو دریا خاک او عنبرست و مشک هوا

باغ بر باغ و شاخ بر شاخ است صفه در صفه کاخ در کاخ است

مردم او ظریف و خوشخوی‌اند دل نوازند و آشنا روی‌اند

وان بساطش بسان خلد برین اندر او شاهدان حورالعین

۱- همانجا: ص ۲۰۳.

۲- همانجا: ص ۲۱۷.

۳- همانجا: ص ۲۴۶.

۴- دستنویس مجموعه منشآت مورخ ۷۰۹، کتا بخانه فاتح شماره ۵۴۰۶، میکروفیلم شماره

۵۹ دانشگاه تهران.

۵- عثمان توران، مقدمه بر تقاریر المناصب: ص ۱۹۵-۱۶۰-۱۶۱-۸۹۱ و ۸۹۲.

کودکانی بسان دانه نزار  
 لب چون قند و عارض سیمین  
 دخترانی در او چو بدر تمام  
 هر یکی همچو آهوان تنار  
 هست پستانشان چو حقه عاج  
 روس و آلان و رومی و قفقاق  
 خلخی دلبران کشمیرنسد  
 قد و بالایشان چو نارون است  
 همه موزون و خوب دیدارند  
 گر از ایشان یکی به دست آری  
 شهرها نیک است بسیاری

سینوب بندری زیبا در کرانه دریای سیاه است که در کنار يك اسكله طبیعی  
 و در دامن جنگلهای سرسبز جای دارد. از قدیم‌ترین زمانها يك بندر مهم بازرگانی  
 و بهشت آسیای صغیر بود و طبعاً گروههایی از اقوام مختلف در آن می‌زیستند.

در سال ۱۱۶۱ کیلوس اول آن را از دست یونانیان گرفت و اگرچه در ۱۱۵۱  
 باز به دست یونانیان افتاد اما در ۱۱۶۳ پروانه دیلمی آنرا تسخیر کرد و از طرف ایلخان  
 به او اقطاع داده شد و بعد از مرگ او فرزندانش معروف به «پروانه زادگان» به استقلال  
 در آن حکومت می‌کردند.

### ارغوان خاتون

قطعه‌ای از زنی به نام ارغوان خاتون از نیمه دوم قرن هفتم در دست است.  
 ارغوان خاتون این قطعه را ضمن نامه‌ای خطاب به شوهرش جمال‌الدین نوشته، و  
 چون مضامین آن انعکاسی از وضع اجتماعی روم است، آن را در اینجا می‌آوریم:  
 گر در غمت بمیرم دل از تو بر نگیرم تو فارغی ولیکن من خسته و اسیرم  
 دارم دلی به داغ از من تو را فراغت رفتی و هم رفتی يك لحظه از ضمیرم

نه شرط دوستداری باشد که یاد ناری  
 رفتی که تا جوانی با کودکان برانی  
 ساقم بسان عجاج است رخساره چون کماج است  
 قدم چو قدس رواست رفتار چون تذر و است  
 گرز کنی تورازی شوی آورم حجازی  
 افزاده فراقم از لطف دست گیرم  
 صد بیش نیست عمرم پنداشتی که پیرم  
 نرم و سفید و خوبم مانده پنیرم!  
 با برچوسیم خامم زاندام چون حریرم  
 ورتو به بکر یازی من نوخطی بگیرم

### متون منشور عصر ایلخانان

در عصر ایلخانان نیز فارسی در روم بیش از شعر رواج داشت. از يك طرف دربار سلطان سلجوقی و دستگاههای امیرانی که پیش از آن مرکز اجتماع اهل ذوق و ادب بود، حالا دیگر دلال و حدیث خود را از دست داده بود و تشویقی از شاعران به عمل نمی آمد. از طرف دیگر زبان فارسی در ژرفای جامعه ریشه دو انبده بود و همه طبقات در زندگی روزانه نیازمند زبان فارسی بودند.

در تقسیم بندی موضوعی آثارى که از این دوره باقی مانده و تاکنون شناخته شده است، در دو جبهه اول مجموعه های منشآت دیوانی و اسناد محلی و دولتی است و وجود اینهمه کتابهای متعدد درباره انشا و مجموعه های منشآت نشانه این است که زبان فارسی زبان منحصر نامه نویسی در این دوره بوده و دبیران و دیوانیان نیازمند چنین کتابهایی بوده اند.

از آن که بگذریم متون تاریخی متعددی در دست است. در سرزمینی پر از آشوبها و تحولات بی دریغ، گنجگاری درباره ریشه حوادث برای مردم احساسی طبیعی بود. فرمانروایان هم می خواستند اگر خود قدرت و اعتباری ندارند، با شوق مورخان به ثبت افتخارات پدران اعتباری به دست آورند. در این زمینه گفتنی است و گفته ایم که تاریخ نگاران حوادث را با دید ایرانی و بعضی از ارتباط آنها با حوادث ایران تحریر کرده اند.